

مصالح بین المللی قرارداد ۱۹۰۷ م.

دکتر فرهاد پوریا نژاد

گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آباءه،

آباءه - ایران

چکیده

قرارداد ۱۹۰۷ م. برآیند هم چشمی های پنهان و نیمه پنهان انگلستان و روسیه در عرصه ی روابط بین الملل در آغاز قرن بیستم بود. شاه مهره ی قرارداد؛ یعنی ایران به سه بخش تقسیم شد: شمال از آن روسیه، مرکز منطقه ی بی طرف و جنوب حیطه ی نفوذ انگلستان. بازخورد داخلی انعقاد قرارداد، برای کشورهای توسعه طلب یاد شده به ویژه برای انگلستان بسیار وحشتناک بود اما نکته ی مغفول، تحولات سیاسی - نظامی در عرصه ی روابط بین الملل آن ایام بود که منجر به انعقاد این قرارداد شد. ایران در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم وضعیتی متناقض داشت: از یک سو قدرت های بزرگ به ایران چونان کشوری پیرامونی و عقب افتاده نگاه می کردند و از سوی دیگر، آن جا که پای منافع بین المللی به میان کشیده می شد، این کشور ضعیف را به عنوان دولتی مهم می انگاشتند.

کلید واژگان: ایران، انگلستان، روسیه، آلمان، قرارداد ۱۹۰۷ م.

مقدمه

پیدایی پدیده ی استعمار در جهان باعث بروز نظام جدیدی از روابط بین الملل در میان کشورهای اروپایی شد. تحولات پیچیده ی بین المللی همگام با پیشرفت در عرصه ی فناوری (تکنولوژیک) و نظامی، اساساً پس از دوره ی ناپلئون بناپارت، شتاب بیشتری به خود گرفت و در آخر منجر به پی ریزی نظام اتحادها (Alliances System) در پایان قرن نوزدهم شد. نوآور این سامان سیاسی - نظامی کسی نبود جز اوتوفون بیسمارک (Otto Von Bismarck) صدر اعظم آلمان نوپیدا که خواهان سهمی از جهان استعماری آن روزگار بود. فرانسه، انگلستان، روسیه و نهایتاً آلمان درگیر این سامان بودند و دیگر کشورهای اروپایی در مدار رقابت های این کشورها به این سو و آن سو سوق داده می شدند. سودمندی های برون قاره ای یا به عبارت بهتر استعماری، شتاب دهنده ی این دسته بندی های سیاسی - نظامی بود. کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکایی در نظر سیاستمداران اروپایی، کشورهای پیرامونی (Peripheral) به حساب می آمدند که از نظر تأمین مواد خام برای آن ها بس مهم بودند. مهم ترین مستعمره ی جهان هند بود که فرانسوی ها، روس ها و جدیداً آلمان ها به آن نظر داشتند. بنابراین ایران و افغانستان به مثابه ی کشورهای که می توانند گذرگاهی (Passage) برای راه یابی به هند باشند، اهمیت یافتند. ایران در طول قرن نوزدهم، سهم خود را در این گذرگاه با انعقاد قراردادهایی که انگلستان و روسیه بر آن تحمیل نموده بودند، ادا کرد. در اواخر قرن نوزدهم، انگلیسی ها انزوا پیش نموده اما روس ها با سرخوردگی از مسائل اروپایی متوجه آسیا شده بودند و آلمان به عنوان دولتی تازه به دوران رسیده (Parvenu) اندیشه های جاه طلبانه برای رسیدن به شرق در سر می پروراند. انگاره ی چیره، این است که قرارداد ۱۹۰۷ م. بازتاب رقابت های صرف انگلستان و روسیه تنها بر سر ایران و افغانستان و به خاطر هند بود اما نویسنده می خواهد این مهم را با استناد به منابع خارجی و داخلی آشکار نماید که رقابت های بین المللی به ویژه اروپایی موجب انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م. شد. شرایط بین المللی در آغاز قرن بیستم فرق کرده و قدرت های بزرگی چون انگلستان و روسیه در پی یافتن راه های جدیدی برای حل مسائل فیما بین خود برآمده بودند، شرایطی که در جنوب غربی آسیا منجر به عقد قرارداد ۱۹۰۷ م. شد.

۱- پایان کنسرت سیاسی بیسمارک

بعد از سال ۱۸۷۰م. که بیسمارک پاریس را تصرف کرد، اروپا تا سال ۱۹۱۴ م. با برخوردی فراگیر روبه رو نشد. بیسمارک سنگ بنایی را گذاشت که به نظام اتحادها شهرت یافت (Joll, 1990:34). این اتحادها در قالب موازنه ی دو جانبه جلوه گر شد: هر کدام از کشورهای عضو سعی می کرد جایگاهش را در یکی از این اتحادها استوار سازد تا خود را در برابر دشمن بیمه کند. دول قدرتمند اروپایی تکاپو می کردند با ایجاد اتحادهای گوناگون، اوضاع بین المللی را به گونه ای هدایت کنند که سودمندی های آنان را تضمین کند. این نظام، آلمان محور (Germano - Centre) بود به این معنی که هر یک از کشورهای عضو به شیوه ای سیاستمدارانه با آلمان پیوند پیدا کرده بودند و این از نظر بیسمارک؛ تضمین کننده ی صلح برای آلمان و سپس اروپا بود (Anderson, 2003:27). نکته ی اصلی نظام اتحادها، انزوای فرانسه بود. بیسمارک باور داشت که فرانسه و نه انگلستان، دشمن اصلی آلمان است، از این رو این کشور را باید از ارتباط نظامی با کشورهای دیگر دور نگاه داشت. او فرانسه را از هستی ساقط نمود و دستگاه با عظمت نظام اتحادها خودش به تنهایی و خودکار کار کرد (Sturley, 1964:155). وی برای اطمینان دوباره از تکاپوهای سیاسی اش در ۱۸۸۷ م. از یک سو به ترتیب اتحاد مثلث بین ایتالیا، آلمان و اتریش - مجارستان و از سوی دیگر پیمان سری تضمین مجدد (Reinsurance Treaty) را میان روسیه و آلمان منعقد کرد (Marriot, 1963:343).

اما زمانه ی صدر اعظم آهنین کم کم سر آمد. زمانی بیسمارک خود را تنها سرور و سالار اروپا می دانست (Grant, 1958: 397) ولی اکنون نظمی که به وسیله ی او به وجود آمده بود توسط امپراتور جدید ویلهلم دوم (Wilhelm II) به چالش کشیده شد. امپراتور، جوان بود و بیسمارک آهنین را که واپسین سال های زندگانی اش را می گذراند، مجبور به کناره گیری کرد و سیاستمداری ضعیف به نام لئوگراف فون کاپریوی (Leo Graf Von Caprivi) را به صدراعظمی گماشت (Carr 1987:141-43 and 163-64). مهم ترین کار قیصر جوان این بود که افق دید سیاست آلمانی را فراتر از اروپا برد بدین معنی که آلمان خواهان سهم بیشتری در سیاست بین الملل و امپریالیسم جهانی شد، از این رو، سیاست اروپایی آلمان به شکلی جاه طلبانه - تر به سیاست جهانی (Weltpolitik) تغییر ماهیت داد (Maurice and Martin, 1967:37).

چرچیل (Churchill) سیاستمدار شهیر انگلیسی درباره ی ویلهلم دوم به شیوه ای مطایبه آمیز می نویسد:

«تنها بی هدف گام می زند، ژست می گیرد و شمشیر از نیام درآمده را تکان می دهد. تنها آرزوی او این است که خود را مانند ناپلئون احساس کند و بی این که به پیکارهای او پرداخته باشند مانند او باشد [...]» (Churchill, 1973:37)

ویلهلم از ۱۸۹۰ م. به بعد برای تثبیت اقتدار آلمان در خارج از اروپا اقدامات عمده ای انجام داد: فون کاپریوی را کنار گذاشت، نیروی دریایی را تقویت نمود، سیاست استعماری جدیدی را به طور جدی در آفریقا دنبال کرد و در جهت نفوذ در هند اهداف جاه طلبانه ای را در امپراتوری عثمانی، ایران و افغانستان تعقیب نمود. در این راستا از مراکش دیدن کرد، سخنرانی های هیجان-آمیز در حمایت از مسلمانان و نکوهش روسیه و انگلستان ایراد نمود و به زیر دستانش توصیه کرد پروژه ی راه آهن برلین - بغداد را به طور جدی دنبال کنند. در حقیقت می توان گفت که سیاست بیسمارک پس از او از بین نرفت و این بار در قالبی جدید به شکل سیاست جهانی نمایان شد. برنامه های آلمان نشان می داد که حقیقتاً به دنبال جایی زیر آفتاب است (Roberts, 1990:94).
گذشت زمان آشکار کرد که سیاست جدید آلمان، جهان را گام به گام به برخوردی فراگیر نزدیک می کند. آلمان در قیاس با انگلستان، روسیه ی تزاری و فرانسه دیر به عرصه ی روابط بین-الملل گام نهاده و لازم بود برای شرکت در معادلات و بازی های بین المللی، حسابگری و خویشتن داری نشان دهد. اما رهبران آلمان پس از بیسمارک، کشورهای اروپایی را تهدید کردند. میانه روی و اعتدال خصیصه ای بود که در سیاست آلمان کم تر یافت شد. یک باز بیسمارک گفته بود قیصر جوان مصداق کسی است که زبان سُرخش سِرِ سبزِ او را به باد خواهد داد و آلمان را به جنگی رهنمون خواهد کرد که از پیش نه آن را می خواسته و نه قوه ی تشخیصش را داشته است (Röhl, 1998:741).

۲- بازگشت انگلستان به اروپا و ترک سیاست انزوا طلبی

گسترش محسوس قدرت آلمان در اروپا، توسعه طلبی و سیاست استعماری این کشور در آفریقا - که رویکردی ضد انگلیسی داشت (Smith, 1974:641-62) - و سپس نفوذ در عثمانی،

انگلستان را بر آن داشت که به سیاست انزوای باشکوه (Glorious Isolation) و جداسازی از اروپا خاتمه دهد. براساس سیاست انزوا، کهنه سیاستمداران انگلیسی به ویژه لرد سالزبوری (Lord Salisbury) بر این باور بودند که انگلستان یک تنه می تواند از پس مشکلات بین المللی برآید و نیازی به دیگر اروپایی ندارد (Lee,2002:254-69; Goodlad,2000:56- 68). اما در ابتدای قرن بیستم شرایط بین الملل فرق کرده بود و انگلستان درصدد برآمد به دنبال متحدی برای خودش باشد (Monger,1963:30;Steele,2001:363-69). فرانسه به آلمان نزدیک شده و نزدیک بود پیمان اتحادی با یکدیگر منعقد کنند اما بی سیاستی سیاستمداران فرانسوی این فرصت را از کف آن ها ربود، حال آن که با عقد این پیمان می توانستند مشکلات خود را با تکیه بر آلمان در مستعمرات آفریقایی خویش در برابر انگلیسی ها حل کنند (Taylor, 1954:202;Richards,1960:268). با این که انگلستان هنوز دست بالا را داشت اما برتری و استیلای آن کشور رو به زوال می رفت. در نهایت سالزبوری (که او را پی ریز سیاست انزوای باشکوه می دانند) ناچار شد بپذیرد که انگلستان از طرف روسیه در خاور دور و نزدیک و از سوی فرانسه به شدت زیر فشار است. با این که انگلستان مستعمرات بسیاری در اختیار داشت ولی پای می فشرد که بر مناطق گسترده تری تسلط داشته باشد تنها به این دلیل استراتژیک که نمی خواست این سرزمین ها در اختیار کشورهای دیگر قرار بگیرد. ایران، افغانستان، عثمانی، مراکش و مصر مناطقی بودند که انگلستان بر سر آن ها با روسیه و فرانسه هم چشمی می کرد. انگلستان می-خواست اثری در این مناطق به مانند داغ نهادن بر گوش حیوانات بگذارد تا هیچ قدرت دیگری میل در اختیار گرفتن آن نواحی را به خود راه ندهد (Sontag,1961:59).

نزدیکی فرانسه و روسیه پس از عدم تمدید پیمان تضمین مجدد توسط ویلهلم دوم، طبیعتاً روی کاغذ آلمان و انگلستان را به یکدیگر نزدیک می کرد اما بی خردی و تکبر آلمان ها تلاش برای برقراری اتحاد انگلستان - آلمان را عقیم گذاشت. ویلهلم دوم شرط اتحاد با انگلستان را تعهد قاره ای دائمی از سوی انگلستان می دانست (Rich,1965:465). انگلستان با این پیشنهاد دچار تردید شد که مبدا آلمان به دنبال استیلای جهانی است، از این رو، سالزبوری اعلام کرد نمی خواهد اشتیاق آلمان ها را نادیده بگیرد اما صلاح نیست بیش از حد به توصیه های آنان توجه کند چرا که راهنمای عاقل شان بیسمارک رفته و کار با آن ها بسیار راحت تر است. (Craig,1978:236) اما آن چه روند سست و بی حال روابط سیاسی دو کشور را وارد

تنش کرد و برای همیشه اتحاد آلمان - انگلستان را از بین برد، جنگ بوئرها (Boers) ساکنان سفید پوست آفریقای جنوبی با انگلستان بود. انگلستان در این نبرد، شکست را پذیرا شد ولی آن چه فضا را متشنج کرد پیام تبریک ویلهلم دوم به بوئرها بود. این هشدار مستقیم به انگلستان موجب شد شنج سلطه طلبی آلمان در قلب منافع انگلیسی ها هویدا شود. رسانه های آلمانی این اقدام ویلهلم را ستودند و یکی از روزنامه های آلمان اظهار کرد که پیام امپراتور به بوئرها از عمق روح مردم آلمان نوشته شده است (Carrol, n.d:372)

با این حال، انگلستان حتی به دنبال اتحاد سه گانه ی انگلستان، آلمان و امریکا رفت اما رهبران آلمان چون قبل، مسأله ی تضمین ها را مطرح کردند (Weiner 1972, 1:540). در سال ۱۹۰۰ م. کابینه ی انگلستان به تفاهم نامه ای با آلمان علاقه نشان داد (Sontag, 1961:60) و البته مشخص بود که انگلستان خشت بر آب می زند. صدر اعظم جدید آلمان، برنارد فون بولو (Bernard Von Bulow) از پذیرش تفاهم نامه با انگلستان تن زد چون نگران فشار افکار عمومی از طریق روزنامه ها بود: افکار عمومی و البته بیش تر سیاستمداران آلمان خواهان گسترش نیروی دریایی آلمان بودند (که انگلستان سخت از این مسأله به وحشت افتاده بود) و آلمان حاضر نبود برنامه ی اتحاد با انگلستان را در ازای کاهش توسعه ی نیروی دریایی بپذیرد. وقتی که چارلز هاردینگ (Charles Harding) معاون گری در وزارت خارجه به ویلهلم پیشنهاد کاهش گسترش نیروی دریایی آلمان را ارائه نمود ویلهلم آن را چونان شرافت ملی آلمان ها قلمداد کرد و پیشنهاد گری را رد نمود (Baumant and Martin, 1967:171).

جالب آن که حتی سال های بعد انگلستان حاضر شد براساس یک پیمان دریایی (که ضمانت بی طرفی انگلستان را به همراه داشت) به دنبال توافقی با آلمان باشد و در صورت بروز جنگی که آلمان شروع کننده ی آن نباشد، بی طرفی اختیار کند اما امپراتور آلمان، ابرام ورزید که انگلستان در صورت یک جنگ تحمیلی بر آلمان باید به بی طرفی خود متعهد باشد. ویلهلم بر این باور بود که اگر انگلستان تنها به شرط محدود کردن ناوگان آلمان حاضر به مصافحه با آلمان هاست در این صورت گره بر باد می زند و این توهینی است ناروا و ناسزاوار به رایش و مردم آلمان (Reiners, 1981:106). او با غرور تمام گفت که نشان خواهد داد وقتی انگلیسی ها به نیروی دریایی و تسلیحات آلمان اشاره می کنند در واقع مشت بر سندان می کوبند. وی این بار

امیدوار بود با وجود افزایش تنفر آن ها، احترام آنان را خریده باشد و فکر می کرد انگلستان با لحنی ملایم تر و محترمانه تر، مذاکرات با آلمان را از سر خواهد گرفت (Craig,1978:331).

لرد مارکوئیس لنزداون (Lord Marquess Lansdown) جانشین لرد سالزبوری اعتقاد آلمان ها مبنی بر بازگشت انگلستان به پای میز مذاکرات را یک خودبینی افراطی دانست. فون بولو با اظهار نظری مغرورانه انگلیسی ها را به این متهم کرد که آگاهی آنان درباره ی قاره ی اروپا در حد اطلاعات درباره ی پرو یا سیام است! وی آن ها را با صفاتی چون ساده لوحی، خودخواهی آگاهانه و اعتماد به نفس کورکورانه توصیف کرده بود (Chirol,1927:284). اگر مذاکرات آلمان انگلستان با شکست روبه رو می گردید (که چنین هم شد) امکان چرخش دومی به سوی فرانسه و روسیه تقویت می شد. در دسامبر ۱۹۰۱ تمام بخت های موفقیت در مذاکرات آلمان - انگلستان دود شد و به هوا رفت.

۳- حرکت به سوی اتحادها

در حرکت بعدی، لنزداون با برقراری اتحاد با ژاپن، سیاستمداران اروپایی را انگشت به دهان کرد (Steiner,1959:27-36). انگلستان و ژاپن توافق کردند که اگر هر یک از آن ها با کشور دیگری بر سر چین یا کره وارد جنگ شد دیگری بی طرفی خود را حفظ کند، البته اگر دشمن به هر یک از طرفین قرارداد حمله کرد طرف دیگر قرارداد موظف بود به هم پیمان خود مدد رساند. انگلستان متحدی یافته بود که مشتاق مبارزه با روسیه و قوی به نظر می رسید. زین پس انگلستان علاقه ی خود را به آلمان به عنوان یک متحد از دست داد و کم کم آن کشور را به عنوان تهدیدی جدی تلقی کرد. آلمان این اتحاد خارج از کنسرت اروپایی را با تمسخر نظاره نمود ولی این نزدیکی نشان داد که رقابت دول اروپایی به طور جدی وارد آسیا شده است (Grant and Temperley,1961:334-35).

در این میان، ناگفته پیداست که ناامیدی انگلستان از آلمان، اولی را به آغوش روسیه و فرانسه خواهد انداخت. پیش از این که انگلستان و فرانسه به هم نزدیک شوند، این فرانسه و روسیه بودند که با تلاش های تتوفیل دلکسه (Theophile Delcasse) وزیر امور خارجه ی فرانسه و ژول کامبون (Jules Cambon) سفیر فرانسه در انگلستان به یکدیگر نزدیک شدند. دلکسه در اوایل سال ۱۸۹۹ م. به تمام سفرا و کارمندان وزارت خارجه اعلام کرد که اولویت نخست فرانسه تقویت

اتحاد این کشور با روسیه است. در پی اتخاذ این سیاست، دلکسه در اوت ۱۸۹۹ م. به روسیه مسافرت کرد و به دنبال آن، نیکلای دوم (Nicolas II) در سپتامبر ۱۹۰۱ م. به فرانسه آمد و زمینه‌ی همکاری‌های وسیع سیاسی، اقتصادی و نظامی را بین دو کشور فراهم کرد. طی تفاهم نامه‌ی نظامی بین دو کشور، فرانسه پذیرفت که این معاهده به نفع روسیه ماهیت ضد انگلیسی داشته باشد. در این زمان هنوز احساسات خصمانه بین انگلستان و روسیه برقرار بود (Grant and Temperly, 1961:335ff).

با تلاش‌های دلکسه، انگلستان و فرانسه نیز به همدیگر نزدیک شدند. فرانسه حتی در دوره-ی بیسمارک به استفاده از انگلستان به عنوان نیروی موازنه در برابر آلمان علاقه نشان داده بود. از نظر فرانسه، انگلستان تنها دولتی بود که زیر نفوذ بیسمارک در نیامده بود و می‌شد بر آن تکیه کرد. با تکاپوهای سیاسی فرانسه، ادوارد هفتم (Edward VII) پادشاه انگلستان در می ۱۹۰۳ م. از فرانسه دیدن کرد. در ژوئیه‌ی همان سال لوبه (Loubet) رئیس‌جمهور فرانسه از لندن دیدار نمود و نهایتاً سیاست دلکسه شرایط را برای ایجاد توافق ۱۹۰۴ م. بین فرانسه و انگلستان فراهم کرد. دو کشور احساسات خصمانه‌ی بیست و پنج سال گذشته را که بیش تر مسائلی غیر اروپایی و استعماری بودند، حل کردند: این تفاهمی دوستانه (Entente Cordiale) بود (Williamson, 1990:1-29; Fay, 1950:162-3).

در ژانویه‌ی ۱۹۰۶ م. انگلستان بی آن که بخواهد پیشاپیش اتحادی را در نظر بگیرد، به ستاد ارتش خود اجازه داد با ستاد ارتش فرانسه اساس اقدام نظامی مشترکی را بررسی کند. سر ادوارد-گری (Sir Edward Grey) وزیر خارجه‌ی انگلستان اظهار کرده بود که کشورش نه تنها در صورت وقوع جنگ بین آلمان و فرانسه نمی‌تواند بی طرف باشد (Joll, 1990:45). بلکه قادر نیست در یک زمان از سیاست دوستی با فرانسه و دشمنی با روسیه پیروی کند. پیش از این، تنهایی روسیه در اروپا این کشور را به سمت آلمان کشانده بود. البته باید در این جا خاطر نشان کرد که امپراتوران روسیه و آلمان بی خبر از مقامات سیاسی کشورهایشان در بیورکو (Bijorko) (در خلیج فنلاند) توافق نامه‌ای را امضا ولی مقامات سیاسی دو کشور اعلام کرده بودند که این پیمان بی حضور آن‌ها بسته شده و هیچ ارزشی ندارد (Balfour, 1946:258).

۴- رولت روسی یا پوکر انگلیسی؟

آن چه به نزدیکی هرچه بیش تر روسیه به انگلستان کمک کرد شکست اوّلی در ۱۹۰۵ م. از ژاپن بود. به نظر می رسید روسیه سرخورده از ماجراجویی آسیایی خود به اروپا باز گردد و در آغوش آلمان بیفتد. یک بار بیسمارک در جمله ای نغز گفته بود: «روسیه در غرب کاری ندارد. در آن جا فقط به پوچ گرایی و امراض دیگر مبتلا می شود، رسالت روسیه در آسیاست، آن جا می-تواند مظهر تمدن باشد» (Pares, 1962:464; Sturley, 1964:155). واقع امر هم این بود که احساس رسالت روسیه در آسیا به خاطر نبودِ قدرتی واقعی به ویژه در شمال این قاره بیش تر تقویت می شد. از این رو، روسیه تا آن جا که می توانست در قاره ی آسیا پیشروی می کرد و سرزمین می بلعید. لرد کِرزن (Lord Curzon) سیاستمدار و اشراف زاده ی مشهور انگلیسی، پس از مسافرت به آسیای میانه در ۱۸۸۸ م. نوشت: «روسیه همان قدر ناگزیر از پیشروی است که چرخش زمین به دور خورشید امری حتمی است» (Curzon, 2009:329). در سال ۱۹۰۳ م. سرژ ویت (Serge Witte) وزیر دارایی روسیه به نیکلای دوم گفت: «روسیه از سواحل اقیانوس آرام و ارتفاعات هیمالیا نه تنها امور آسیا که مَقَدَّرات اروپا را نیز در مشت خود خواهد گرفت» (Seton-Watson, 1967:581-82). مسافرت های کِرزن در شمال ایران او را مطمئن کرده بود که روسیه بر آن است تمام ولایات شمالی ایران را یک جا ببلعد. او نوشت که شور و شوق توسعه ی سرزمین، اشتیاقی است که گرچه صاحب نظران روسی به شدت منکرش هستند، اما هیچ کس حتی چشم بسته هم نمی تواند منکر چیرگی آن بر ذهن روسی باشد (Curzon, 1966:171 and 216). از نظر او، روسیه در اندیشه ی تسخیر هند نبود بلکه رقابت انگلیس و روسیه در آسیا ارتباط جدایی ناپذیری با موازنه ی قدرت در اروپا داشت: روس ها به مرزهای هند یورش می بردند نه به امید تصرف آن جا از چنگ انگلستان بلکه به قصد منحرف کردن نظر آن کشور از منافعش در اروپا. از نظر کِرزن، جان مایه ی سیاست روسیه درباره ی انگلستان، زمین گیر کردن این کشور در اروپا از طریق سرگرم نگه داشتنش در آسیا بود (Curzon, 2009:321).

با این همه، شکست ۱۹۰۵ م. روسیه از ژاپن به مثابه ی بازگشت یک بومرنگ پرتاب شده به سمت پرتاب کننده بود. واکنش شکست در آسیا از کشوری کوچک اما قوی (که جهان را در حیرت فرو برد) می توانست بازگشت به درگیری در ماجراهای اروپایی باشد: آلمان قادر بود

روسیه را به سمت خویش بکشد و این باب میل انگلستان نبود. در می ۱۹۰۶ م. گسترش برنامه ی جدید آلمان در ساختن ناوهای جنگی صبر از کف انگلیسی ها ربود، از این رو، گری لزوم اتحاد میان انگلستان، فرانسه و روسیه را برای ناکام کردن طرح های گستاخانه ی ناوالیسم (Navalism) آلمان یادآور شد (Langhorne, 1974: 359-70). میزان دل مشغولی انگلستان نسبت به آلمان از این واقعیت آشکار می شود که انگلستان برای اطمینان از همکاری روسیه، خود را آماده ساخته بود که از عزم جزم خویش در دور نگاه داشتن روسیه از تنگه ی داردانل (Dardanelles) صرف نظر نماید. گری اعلام کرد: «روابط خوب با روسیه به این معنی است که سیاست سابق انگلستان مبنی بر بستن بغازها بر روسیه و مقابله ی تمام و کمال ما در برابر روسیه در کنفرانس ها باید کنار نهاده شود» (Taylor, 1954: 443). بدین ترتیب میزان انزوای آلمان که از کنفرانس الجسیراس (Aljesiras) در ۱۹۰۶ م. آشکار گشته بود، بیش تر و بیش تر شد. گری به سفیر آلمان در لندن هشدار داد که در صورت بروز جنگ، انگلستان در کنار متحد پیشینش فرانسه خواهد بود (Grey, 1925, 1: 76). او اظهار کرد که اگر انگلستان قدرت های دیگری چون روسیه و فرانسه را فدای آلمان کند، در پایان، این امپراتور آلمان خواهد بود که به منافع انگلستان در سرتاسر گیتی یورش خواهد بُرد. به نظر گری، نشانه های این تطاول هویدا بود و چونان زنگ هشدار به انگلستان زنهار می داد (Sontag, 1961: 140).

در طرف دیگر؛ یعنی در روسیه، الکساندر ایزولسکی (Alexander Isvol'sky) وزیر امور خارجه ی روسیه، به این نتیجه رسید که روسیه پس از هزیمت از ژاپن به صحنه ی اروپا و به ویژه بالکان باز خواهد گشت. با این حال روسیه باید مصالح خود را در آسیا به گونه ای سزاوار تأمین می کرد در غیر این صورت به زعم دستگاه عریض و طویل وزارت خارجه ی امپراتوری روسیه که بیش تر در اختیار سیاستمداران غرب گرا بود (Lieven, 1980: 34-54)، بزرگ ترین مصیبت برای روسیه رخ می داد. روسیه باید مسائل خود را در ایران و افغانستان با انگلستان حل می کرد آنگاه بار دیگر به صحنه ی اروپا باز می گشت (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۷۷). ایزولسکی اساساً به مسأله ی بالکان و تنگه های دریای سیاه علاقه داشت و امیدوار بود با توافق با انگلستان، بر استانبول تسلط یابد. آن چه به این علاقه حدت بخشید عدم سخت گیری در این باره بود. مدام نمی شود تکرار کرد که انگلستان با روی آوردن به روسیه و دادن حتی برخی امتیازات، درصدد بود قدرت آلمان در اروپا و پیشروی اش به شرق را محدود کند. انگلستان و آلمان اکنون

دیگر به خصم یکدیگر تبدیل شده بودند و روسیه نیز به تدریج در این راه، همراه انگلستان می- شد (Bolsover, 1985: 21-40).

اما شرط مقدماتی برای دست یابی به این نزدیکی انصراف روسیه از هر اقدامی علیه منافع انگلستان در خاورمیانه، جنوب روسیه و آسیای مرکزی بود. در واقع این انصراف به خودی خود عملی به نظر می رسید زیرا از یک سو روسیه در آن هنگام پس از شکست از ژاپن اگرچه از لحاظ نظامی قوی اما از نقطه نظر روانی از هم پاشیده بود و نمی توانست از لحاظ ذهنی و روانی آماده ی جنگی دیگر آن هم با دول اروپایی شود. از سوی دیگر، عوامل مالی - اقتصادی نیز مزید بر عامل یاد شده ی بالا بودند: روسیه می خواست پس از شکست از ژاپن، با گرفتن وام از انگلستان به بازسازی اقتصاد خویش و به ویژه از لحاظ نظامی، به ترمیم ناوگان دریایی خود که در جنگ با ژاپن از بین رفته بود، پردازد (Gartell, 1990: 255-70). سرانجام پس از فراز و نشیب های بسیار، قرارداد روس و انگلیس درباره ی ایران و افغانستان و تبت در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ م. (۸ شهریور ۱۲۸۶ هـ. ش) در سن پترزبورگ به امضای سر آرثر نیکولسون (Sir Arthur Nicolson) سفیر روس ترس (Russophobic) انگلستان و الکساندر ایزولسکی وزیر خارجه ی روسیه ی تزاری رسید. طبق این قرارداد، شمال ایران منطقه ی نفوذ روسیه، جنوب ایران منطقه ی نفوذ انگلیس و نهایتاً مرکز ایران نیز به عنوان منطقه ی بی طرف اعلام شد. تبت که پیش از جنگ روس و ژاپن مورد توجه روسیه بود، خارج از سیاست اروپایی شناخته شد و افغانستان، مستقل اما در محدوده ی نفوذ انگلستان اعلام گردید. انگلستان حاضر به قبول هیچ گونه تعهد نظامی نشد (Hurewitz, 1956, 1: 265-70; Marriot, 1963: 416).

۵- ایران بین پتک روس و سندان انگلیس

واکنش ایرانیان که کشورشان را قربانی رقابت های بین المللی می دیدند، بسیار شدید بود. آنان این قرارداد را فاجعه ای تمام عیار تلقی کردند. خشم آن ها بیشتر متوجه انگلستان منادی آزادی خواهی بود تا روسیه ی بد قَلِقِ مستبد مآب. ملک الشعرا بهار خشم ایرانیان را در قصیده ی معروف خود با عنوان پیام به وزیر خارجه ی انگلستان؛ یعنی سر ادوارد گری نشان داد (بهار، ۱۳۴۴، ۱: ۱۷-۲۱۳). روزنامه نگاران نیز که نقش مهمی را در جامعه ی سیاسی این زمان ایران ایفا می کردند، از فرط خشم، مقالات بسیار آتشینی علیه قرارداد، برضد انگلستان و سپس علیه

روسیه نوشتند (کاتم، ۱۳۷۱: ۴۳-۲۴۲؛ کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۸۱). گذشته از این ها، بسیاری از ایرانیان معتقد بودند که هدف راستین انگلستان از انعقاد این قرارداد جلوگیری از گسترش نفوذ انقلاب مشروطیت ایران در مستعمره آسیای خود به ویژه هند بوده است (Spector, 1959: 9-10) اما نمی توان هدف انگلستان را صرفاً در عامل فوق جست و جو کرد. دلایل قطعی قرارداد ۱۹۰۷ م. رقابت های شدید بین المللی در اروپا و دیگر نقاط جهان بود. این دلایل به شکل حلقه-های زنجیر به یکدیگر متصل بودند و نمی شد آن ها را از هم جدا فرض کرد. طبیعتاً پژواک رقابت های بین المللی در ایران آشکار شد و دلیل اهمیت ایران هم (همان گونه که می دانیم) هند بود. انگلیسی ها از گذشته های دور بر این باور بودند که اگر قصد نداشتند بر هند مسلط شوند هیچ گاه از سالیان دور مجبور نبودند خود را درگیر مسائل ایران کنند (Alder, 1972: 15-44).

روس ها با وجود پدیده ی روس ترسی (Russophobia) بسیاری از سیاستمداران انگلیسی ۳ نمی خواستند ایران را ضمیمه ی خود کنند، آن ها همسایه ای ضعیف و پوسیده را به یک کشوری منضم شده ترجیح می دادند. از بخت بد روس ها، این کشور ورشکسته ی شرقی اکنون دوران انقلاب مشروطیت را سپری می کرد که یکی از اهدافش به زیر کشیدن محمد علی شاه، پادشاه روسوفیل (Russophile) و مستبدی بود که از ایام خردسالی در مکتب سیاسی روس ها تربیت شده بود. در واقع، روس ها با انقلاب مشروطیت شدیداً مخالف بودند زیرا از بین رفتن سلطه ی پادشاه روسوفیل ایران را تهدیدی برای هژمونی (Hegemony) یا چیرگی خود در ایران می دانستند. هارتویگ (Hartwig) سفیر روسیه در ایران اعتقاد داشت که ایران در خور سامان مشروطه نیست و شاه، تنها شالوده ی سامان و بهروزی مملکت است. گری نیز دست کم با بخش نخست هارتویگ هم عقیده بود. او که هیچ گاه نظر مساعدی درباره ی ایران نداشت (Grey, 1925, 1: 169) مشروطیت را برای ایران بیشتر شبیه به یک لطفه ی سیاسی و دیوانگی می دانست (Iswolsky, 1937-39, 2: 339-40).

قرارداد ۱۹۰۷ م. حقیقت تلخ دیگری را نیز عیان کرد: ایران از دید انگلستان و روسیه با وجود بلندپروازی ها و آرمان گرایی های عصر مشروطه، به هیچ وجه استقلال نداشت. در وزات خارجه ی انگلستان همه از استقلال و تمامیت ارضی ایران صحبت ولی عملاً آن را نقض می کردند. ایران، ضعیف بود، روسیه در شمال کشور جولان می داد، انگلستان نیز سودمندی هایی در جنوب داشت و این دومی نمی توانست از آن میدان جولان نهراسد و از این سودمندی ها چشم

بپوشد. فراتر از این دلایل، انگلستان نمی خواست در صحنه ی رقابت های اروپایی در مقابل آلمان یکه و تنها باشد. فرانسه اگرچه شریک سیاسی و نظامی مهمی به حساب می آمد اما در مقایسه با روسیه و عظمت دستگاه - نظامی آن، عملاً ضعیف تر بود. از این رو، لازم بود برای نشان دادن چراغ سبز اروپایی به روسیه، مسائل آسیایی حل شوند. بنابراین دو کشور به علت پیچیدگی اوضاع روابط بین الملل و براساس سیاستی آگاهانه و دقیق، در تقسیم ایران به توافق رسیدند (Williams, 1977: 133-47). از نظر انگلستان، ایران عملاً استقلالی نداشت و دکتترین گری بر این شالوده بود که به رسمیت شناختن هژمونی روسیه در شمال ایران چیزی از اهمیت منافع انگلستان نمی کاست وانگهی جنوب ایران مشخصاً جولانگاه سنتی سیاسی - نظامی بریتانیا بود. بنابراین لازم به نظر می رسید پیش از آن که خرس روسی تمام ایران را ببلعد و به هندوستان برسد، امتیازاتی به او داده شود تا طاووس هندی از شر وی آزاد گردد (Grey, 1925, 1: 159-60 and 166).

بدین سان ایران به عنوان بلاگردان یا سپر بلای دول بزرگ قلمداد شد و نقش خود را به عنوان دولت حائل (Buffer State) به خوبی ایفا کرد. انگلستان و روسیه همواره مراقب بودند که ایران نقش حیاتی فوق را در قرن نوزدهم و اکنون در قرن بیستم به خوبی ایفا کند، نقشی سازنده برای آن ها و خانمان برانداز برای ایران که نهایتاً آن کشور را بدل به موجودی نیمه جان کرد. ایران در این وضعیت بیوسیدنی، نه جان می گرفت نه از بین می رفت، بلکه لغزان و لرزان بر روی طنابی پوسیده حرکت می کرد (Greaves, 1959: 137ff). اگرچه مجلس شورای ملی ایران، این قرارداد و هن آور را نپذیرفت ولی این استنکاف، تأثیری در اقدامات روسی و انگلیس نداشت. قرارداد ۱۹۰۷ م. در حکم پایان بخشیدن به آن مقدار پرستیژ انگلیسی ها بود که دست کم هنوز نزد بخشی از مردم به ویژه سیاستمداران ایرانی باقی مانده بود (Greaves, 1968, part I: 69-91 and part II: 290-308).

سر سیسیل آرثر اسپرینگ - رایس (Sir Cecil Arthur Spring-Rice) سفیر انگلستان در ایران که به مشروطه طلبان روی خوش نشان داده بود و روی هم رفته احساساتش بر واقع گرایی سیاسی اش برتری داشت، بر این باور بود که افکار عمومی و احساسات ملی ایرانیان درباره ی قرارداد به هیچ انگاشته شده و باور مردم بر این است که بریتانیا ایران را به ثمن بخش به روسیه فروخته است. به نظر رایس، سیاست جنبه ی سرگرم کنندگی خود را این جا نشان می داد که

روس های مستبدالرأی، خود بر آن بودند که دومای خود را از بین ببرند و جالب آن که این آموزه را به محمد علی شاه نیز تعلیم می دادند. از دیگرسو، لیبرال های حاکم بر دولت انگلستان دنبال این بودند که روس ها آنان را به رسمیت بشناسند و در برابر مساعی جمیله ی آن ها در سرکوب آزادی خواهان ایرانی هیچ واکنشی نشان نمی دادند. به باور رایس، این رویه ی سیاسی انگلیس چیزی جز بی آبرویی در زمان حال نبود و در آتیه، تحفه ای جز آسیب پذیری به ارمنان نمی آورد (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۷۳).

ایرانیان مشروطه خواهی که انگلستان را در ماجرای انقلاب مشروطیت در برخی مواقع همراه و یار خود دیده بودند، اکنون با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م، این کشور را در ردیف روسیه ی تزاری می دانستند. انگلستان در ماجرای به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمد علی شاه، تقریباً رویه ی سکوت در پیش گرفت چه می ترسید با ابراز مخالفت با این اقدام، خود را در مُغاک روس ها بیندازد. روسیه نیز دخالت احتمالی انگلستان به سود آزادی خواهان ایرانی را بسیار ناگوار می دانست. این دخالت می توانست تأثیری فاجعه آمیز بر روابط دو کشور داشته باشد (Iswolsky, 1937-39, 2: 170-1). انگلستان و روسیه بی توجه به مشروطه ی ایرانیان، رقابت های رو به منازعه ی بین المللی و بیش تر اروپایی خود را با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م. پایان بخشیدند. در حالی که انگلستان آگاهانه بر آزادی عمل روس ها در نواحی شمالی ایران چشم بسته بود، سفیر روسیه در تهران با استفاده از مفاد قرارداد ۱۹۰۷ م. آماده می شد گلوی انقلابیون ایران را بفشارد. برآیند این سیاست، به توپ بستن مجلس شورای ملی ایران بود. در حالی که رایس با شوق بسیار از آزادی خواهی ایرانیان سخن می گفت و این می توانست نکته ای بس مهم حتی در حرکت به سوی استقلال خواهی آنان باشد (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۷۳). مافوق او گری، ایران را فاقد استقلال می دانست و نشان داد که چیزی درباره ی ایران نمی داند ولی راه را برای همکاری روس و انگلیس در مسائل اروپایی هموار کرده بود. به نظر می رسید او سیاستمداری باشد با دیدی کاملاً اروپایی و نه جهانی. مسائل اروپایی چنان ذهن او را به خود سرگرم ساخته بودند که شناخت ایران و مسائل پیرامون آن برایش اهمیت دست چندم داشت. او از «زاویه ای کاملاً اروپایی و تا حد زیادی از دیدگاه ضد آلمانی به قرارداد ۱۹۰۷ م. می نگریست» (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۸۳). این رویکرد سیاسی، هرچند تضاد منافع روسیه و انگلیس را برطرف کرد اما برای ایران چیزی در حد مصیبتی تمام عیار بود.

نتیجه

رویدادهای ایران چنان اهمیتی نداشت که بتواند دول بزرگ اروپایی را از موقعیت هایشان محروم سازد. پس چرا مقامات رسمی در سن پترزبورگ، لندن، پاریس (و کم تر در برلین) تکاپوهای خود را صرف رویدادهای ایران می کردند؟ پاسخ به این پرسش باید در این حقیقت نهفته باشد که حل و فصل مسائل حاد اروپایی بدون حل کردن اختلافات آسیایی ناممکن بود. امکانی برای دست روی دست گذاشتن وجود نداشت و قدرت بزرگی چون انگلستان بر پیوندهای سیاسی، اقتصادی روس ها (حتی پیوندهای خانواده ی سلطنتی روسیه) با آلمان ها واقف بود: دار و دسته ی غرب گرای وزارت خارجه روسیه که از اشراف آلمانی بالتیک بودند، تزار نیکلای دوم را به نزدیکی به سمت آلمان تشویق کردند و همسر آلمانی او در این راه مساعی جمیله ای به خرج داد. بنابراین گرایش چپره در انگلستان در اقدام و عمل بود حتی برای پیش گیری از مغالزه- ی احتمالی روسیه با آلمان. روابط سیاسی روسیه - انگلستان بی مانند به قمار نبود چرا که سیاستمداران هر دو کشور نمی خواستند بازنده ی این هم چشمی باشند. در این بازی، انگلستان ابتدا مشکلات خود را با فرانسه حل کرد، فرانسه ای که پیش از این با روسیه قرار و مدار گذاشته بود آنگاه با روسیه، بازی پوکر خود را آغازید که منجر به قرارداد ۱۹۰۷ م. شد. قرارداد، در روسیه و انگلستان موافقان و مخالفان خود را داشت اما رویدادهای آتی بین سال های ۱۹۱۴ م. تا ۱۹۰۷ م. نشان داد که بهره ی روسیه از این قرارداد بیش از انگلستان بوده است. این پرسش پیش می آید که چرا و به چه دلیل سیاست انگلستان در ایران بدون نتیجه بود؟ در پاسخ، حق را می توان به کِرن - که مخالف قرارداد ۱۹۰۷ م. بود - داد که انگلستان هیچ سیاستی برای ایران نداشت و بسیاری از سیاستمداران انگلیسی (حتی خود گری) واقعیات ایران را درک نمی کردند. لذا این عدم درک، مانع از آن شد که سیاستی نظام مند برای ایران اتخاذ شود. بی تردید علت چشمگیر این نگرش، ضعف ایران و روس ترسی بخش بزرگی از سیاستمداران انگلیسی بود. اما این عوامل و تلاش های انگلستان و روسیه برای ارتقاء منافع خود، اگرچه اختلافات بین المللی این دو کشور را حل کرد ولی وضعیت ایران را وخیم تر نمود.

یادداشت‌ها

۱. ویلهلم دوم (دوره‌ی حکومت: ۱۹۱۸-۱۸۸۸م). امپراتور جاه طلب آلمان که رایش دوم را اعلام کرد، خود را چون ناپلئون دوم می‌پنداشت و سیاست و نگرش اروپایی بیسمارک را به سیاست جهانی (Weltpolitik) تبدیل نمود. درباره‌ی او و سیاست هایش نگاه کنید به:

John Röhl (1994) *The Kaiser and His Court: Wilhelm II and the Government of Germany*, Cambridge, Cambridge University Press.

۲. مطلع قصیده این بود:

سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری سخنی از من برگوی به سرادوار گری
بنگرید به: محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، (۱۳۴۴) دیوان اشعار، ج ۱، تهران، امیر کبیر، صص ۱۷-۲۱۳.

۳. این ترس ناشی از مسأله‌ی قدیمی هند بود که امپراتوری بریتانیا را تحت هر شرایطی مجبور به حفظ این مستعمره‌ی ارزشمند می‌کرد. بسیاری از سیاستمداران انگلیسی دچار این ترس بودند که مبادا روس‌ها به یک چشم به هم زدن آسیای میانه و افغانستان را تصرف کرده و رهسپار هند شوند. در نقطه‌ی مقابل بودند سیاستمدارانی که روس‌ترسی را تمسخر می‌کردند و روس‌ها را عملاً فاقد ابزارهای مطمئن برای تسخیر افغانستان و هند می‌دانستند. طبق این نگرش جغرافیای خاص و مردم افغانستان یکی از مهم‌ترین موانع روس‌ها در پیشرفت به سوی افغانستان به شمار می‌رفت. درباره‌ی هر دو نوع پیش سیاستمداران انگلیسی به ترتیب بنگرید به:

John Howes Gleason (1950) *The Genesis of Russophobia in Great Britain*, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press;

آرنولد هنری سویچ لندور (۱۳۸۸) اوضاع سیاسی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و بازرگانی ایران در آستانه مشروطیت، «در سرزمین آرزوها»، ترجمه‌ی علی اکبر عبدالرشیدی، دو جلد در یک جلد، ج ۱، تهران، اطلاعات، صص ۳۱-۱۳۰.

۴. Buffer State یا حکومت پوشالی، اصطلاحاً به کشوری می‌گویند که بین دو یا چند کشور قوی قرار گرفته است و استقلال ظاهری دارد. حکومت‌های بزرگ از دولت حائل به عنوان مانعی در برابر یکدیگر استفاده می‌کنند. درباره‌ی ایران و حائل بودنش در قرن نوزدهم و بیستم بهترین پژوهش از دیوید مک لین است که ویژگی‌های اثرش از پی می‌آید:

David McLean (1979) *Britain and Her Buffer State: The Collapse of Persian Empire, 1890-1914*, London, Royal Historical Society.

منابع و مآخذ

- ۱- بهار (ملک الشعرا)، محمد تقی (۱۳۴۴) دیوان اشعار، ج ۱، تهران، امیر کبیر.
- ۲- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران، گفتار.
- ۳- امیری، منوچهر (۱۳۵۴) روس و انگلیس در ایران، ۱۹۱۴-۱۸۶۴ م.، پژوهشی درباره‌ی امپریالیسم، ترجمه فیروز کاظم زاده، تهران، جیبی.
- ۴- لندور، هنری سویج (۱۳۸۸) اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و بازرگانی ایران در آستانه‌ی مشروطیت، «در سرزمین آرزوها»، ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی، دو جلد در یک جلد، ج ۱، تهران، اطلاعات.
- 5-Alder, G.J., "Britain and the Defence of India, The Origins of the Problem, 1798-1815." *Journal of Asian History*, 4 (1972): 15-44.
- 6-Anderson, M.S., (2003) *The Ascendancy of Europe 1815-1914*. New York, Longman.
- 7-Balfour, Michael (1946) *The Kaiser and His Times*, Boston, Houghton Mifflin.
- 8-Baumont, Maurice and Martin, Raymond I.H. (1967) *L'Europe du xxe Siecle 1900 a' 1914*, Paris, Siery.
- 9-Bolsover, G.H., "Isivol'sky and Reform of Russian Ministry of Foreign Affairs", *Slavonic and East European Review*, 63 (1985): 21-40.
- 10-Carr, William (1987) *A History of Germany, 1815-1985*, London & New York, Edward Arnold.
- 11-Carrol, Malcom Eber (n.d.) *Germany and the Great Powers, 1866-1914 (A Study in Public Opinion and Foreign Policy)*, New York, Prentice-Hall, Inc.
- 12-Chirol, Valentine (1927) *Fifty years in a Changing World*, London, Jona than Cape.
- 13-Churchill, Winston Spencer (1973) *Great Contemporaries*, Chicago and London, University of Chicago Press.
- 14-Craig, Gordon Alexander (1978) *Germany 1866-1945*. New York, Oxford University Press.
- 15-Curzon, George Nathaniel (1966) *Persia and the Persian Question*, vol. 2, London, Frank Cass.
- 16 *Central Asia in 1889 and the Anglo-Russian Question*, New York, Cornell University Press.
- 17-Fay, Sidney Bradshaw (1950) *The Origins of the World War*, vol. 1, New York, Macmillan.

- 18-Gartell, Peter, "After Tsushima: Economic and Administrative Aspects of Russia Naval Rearmament, 1905-13", *Economic History Review*, 2ed Ser., 43(1990): 255-70.
- 19-Gleason, John Howes (1950) *The Genesis of Russophobia in Great Britain*, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- 20-Goodlad, Graham D. (2000) *Britain Foreign and Imperial Policy 1805-1919*, London and New York, Routledge.
- 21-Grant, A.J., (1958) *Outlines of European History*, New York, Longmans & Green Co. LTD.
- 22-Grant, A.J and Temperley, Harold (1961) *Europe in the Nineteenth and Twentieth Centuries (1789-1950)*, London, Longmans.
- 23-Greaves, Rose Louis (1959) *Persia and the Defence of India, 1884-1892, A Study in Foreign Policy of The Third Marquis of Salisbury*, London, University of London, The Athlone Press.
- 24-"Some Aspects of the Anglo-Russian Convention and Its Working in Persia, 1907-1914", *BSOAS* 31, Part I: 69-91 and Part II: 290-308.
- 25-Grey, Sir Edward (1925) *Twenty Five Years, 1892-1918*, vol., London & New York, Fredrick A. Stokes Company, 4 th Edition.
- 26-Hayne, M.B., "The Quai d' Orsay and Influences on the Formulation of French Foreign Policy, 1898-1914", *French History*, 2(1988): 427-52.
- 27-Hurewitz, J.C., (1959) *Diplomacy in the Near East and Middle East, A Documentary Record, 1535-1914*, vol. 1, Princeton, Van Nostrand.
- 28-Iswolsky, Alexander Helen (ed). (1937-1939) *Au Service de la Russie: Alexandre Iswolsky, Correspondance Diplomatigbn, 1906-1911*, tome 2, Paris, Les Editions Internationales.
- 29-Joll, James (1990) *The Origins of the First World War*, London & New York, Longman
- 30-Langhorne, Richard T.B., "The Naval Question in Anglo-German Relations, 1912-1914", *Historical Journal*, 14(1971): 359-70.
- 31-Lee, Stephen J. (2002) *Aspects of British Political History, 1815-1914*, London and New York, Routledge.
- 32-Lieven, Dominic, "Pro Germans and Russian Foreign Policy 1890-1914", *International History Review*, 2(1980): 34-54.
- 33-Marriot, J.A.R. (1963) *History of Europe from 1815-1939*, London, Methun, Barness & Noble,
- 34-McLean, David (1979) *Britain and Her Buffer State: The Collapse of The Persian Empire, 1890-1914*, London, Royal Historical Society.
- 35-Monger, George (1963) *The End of Isolation, British Foreign Policy, 1900-1907*, London, Thomas Nelson,

- 36-Pares, Bernard(1962) A History of Russia, London, Paperbacks University Press.
- 37-Reyners,Ludwig(1981) In Enroupa Gaben die Lichter aus Der Untergang des Wilhelmschen Reiches (Geschichte),Munich, Deutscher Tadchenbuch Verlag.
- 38-Rich,Norman(1965)Friedrich Von Holestein Politics and Diplomacy in the Era of Bismark and Wilhem II, Cambridge, Cambridge University Press.
- 39-Richards, Denis (1980) Modern Europe, 1789-1945,London, Longman & Green Co.LTD.
- 40-Roberts, J.M. (1990)Europe, 1880-1945,General History of Europe, New York, Longman.
- 41-Röhl, John (1994) The Kaiser and His Courts: Wilhelm II and the Government of Germany,Cambridge, Cambridge University Press.
- 42-Smith,Wood Ruff D., "The Ideology of German Colonialism 1840-1906",Journal of Modern History,46(1974):641-62.
- 43-Sontag,Raymond (1961) European Diplomatic History, 1871-1932,(The Century Historical Series), New York, Appelto,Century & Crofts,Inc.
- 44-Spector,Ivor(1959) The Soviet Union and Muslim World, 1917-1958,Seatle, University of Washington Press.
- 45-Seton-Watson,Hugh (1967) The Russian Empire, 1801-1917, Oxford,Clarendon Press.
- 46-Steele, David (2001) Lord Salisbury: A Biography,New York, Routledge,
- 47-Steiner,Zara S., "Great Britain and the Creation of the Anglo-Japanese Alliance,"Journal of Modern History,31(1959):27-36.
- 48-Sturley,D.M.,(1964) A Short History of Russia, London, Longman & Green co. LTD.
- 49-Taylor, A.J.P.(1945)The Struggle for Mastery of Europe, 1845-1918,Oxford, Clarendon Press.
- 50-Weiner,Joel H., (ed.) (1972) Great Britain:Foreign Policy and the Span of Emprie 1689-1971,vol. 1,New York and London, Chelsea House in Association With McGraw-Hill.
- 51-Williams, Beryl,"Great Britain and Russia, 1905 to the 1907 Convention", in F.H. Hinsley(ed.)(1997)British Foreign Policy Under Sir Edward Grey, Cambridge, Cambridge, University Press.

52-Williamson, Jr, Samuel R. (1990) The Politics of Grand Strategy, Britain and France, Prepare for War, 1904-1914, London, The Ashfield Press LTD.

Archive of SID